

هر گاه کسی بخواسته مبلغی بطرفیت زید که او را بازرگان معرفی میکند اقامه دعوی نماید خوانده ضمن دفاع نفی صفت بازرگانی از خود نماید و دادگاه او را بازرگان شناخته حکم بر نفع خواهان بدهد پس از قطعیت حکم متضمن تصدیق صفت بازرگانی خواهان نمیتواند در مورد دیگر با استناد بآن درخواست حکم ورشکستگی زید را نماید بجهت اینکه صفت بازرگانی در هیچ يك از دو دعوی موضوع دعوی نبوده بلکه سبب

آن بوده باین معنی صفت بازرگانی در دعوی اول سبب اقامه دعوی بعنوان تجاری و اختصاری شده در دعوی دوم نیز موجب درخواست حکم ورشکستگی گردیده است.

بقیه مطالب ضمن چند مقاله دیگر بعرض خوانندگان عزیز خواهد رسید.

وحدت

رابطه علوم از نظر اجتماعی و حقوقی

مقدمه

بطوریکه در نظر است اولین علمی که برایش پایه و مبنای مستقل تشخیص شد علم ریاضی بود که اقلیدس حکیم یونانی در سیصدسال قبل از میلاد مسیح آنرا از مجموعه علوم خارج نمود و بعد هم علمای دیگر از قبیل ارشمیدس ریاضی دان و فیزیک دان مشهور که دوست و هشتاد و هفت سال قبل از میلاد میزیسته علوم طبیعی و جراثقال را و گالیله ایتالیائی منجم و ریاضی دان معروف قرن شانزدهم (۱۵۶۴ بعد از میلاد) علم فیزیک و لاول و ازیه فرانسوی در قرن هیجدهم میلادی (۱۷۴۳ بعد از میلاد مسیح) علم شیمی و همینطور علوم فیزبولوژی - پسی کولوژی - بیولوژی و غیره را دانشمندان قرون وسطی و عصر جدید و دوره معاصر از آن مجموعه خارج کرده و بهر یک زندگانی علمی تازه و علیحده بخشیدند چون تشخیص ارتباط علوم در حقیقت کار آسانی نیست نسبت باین موضوع هم باید نظریه دانشمندان گذشته را تحت بررسی قرار داد تا بر اساس فکر حسی و سطحی یعنی برپه بوده و باطل در این خصوص حکمی نشود و شالوده تشخیص بر بنای معرفت علمی باشد بدین منظور شرح مختصر ذیل قابل استفاده است:

برای اینکه ضمن تشخیص ارتباط علوم علائق و

در ازمنه قدیمه و قرون ماقبل تاریخ علوم مانند امروز از یکدیگر متفرق و مجزا نبوده و تحت عناوین مخصوص موضوعات علیحده را ظاهر نمی ساختند بلکه مجموعه کلی و عمومی شامل تمام اجراء داشته اند که آگاه شدن بر آن معلومات مختلط و درهمی را بظهور میرسانیده چنانچه عالم و دانشمند هم بکسی می گفتند که از آن مجموعه اطلاعات کافی و جامعی داشته باشد فلاسفه و حکمای یونان از قبیل سقراط و افلاطون و ارسطو نمونه های کامل و مهمی از دانشمندان آن مجموعه علوم میباشند.

چون اطلاعات بشر از معرفت حسی و معرفت سطحی تجاوز نموده بمعرفت علمی رسید علوم مختلفه هم نظر بموضوعات خود از آن حال کلیت خارج شده و کم کم به شعب و تقسیماتی منقسم گردیدند که بترتیب اجزاء و انواع آنها هر یک اختصاصاً برای موضوعی حدود مشخصی ظاهر نمود و رفته رفته آن مجموعه بر اثر تجزیه و تفکیک تدریجی از حدود وسیعه خود کاسته و گاه بگام محدود تر شده تا امروز که دانشمندان هم هر یک در علم و فن مخصوصی متخصص نامیده میشوند.

نسب هر علمی با علم دیگر محسوس گردد بایستی به فلسفه علوم نظر داشت که آنرا در زبان فرانسه - [La Philosophie des sciences] میگویند و این علم که برای تشخیص ارتباط علوم بکار میرود و مافوق آنها قرار گرفته از نظر تحقیق علمای مربوطه باموضوع طبقه بندی علوم (Clasificación des sciences) مؤانست دارد بنابراین لازم است شمه نیز از طبقه بندی های معروف علوم توضیح گردد .-

در دوره ماقبل تاریخ طبقه بندیهای که از علوم شده عبارت بوده از طبقه بندیهای رواقیون [Stoiciens] و تقسیم بندیهای مدرسین و مکتبیون [Scolastiques] که دانشمندان و فلاسفه یونانی از قبیل زنسن و سقراط و افلاطون و ارسطو مؤسین آنها بوده اند منطق و طبیعت و اخلاق علوم بر جسته آن طبقه بندیها است و طرفداران هر یک از دو طبقه خواه بامقاومت های فکری و حسی و خواه با استدالات فلسفی معلومات مکتسبه را ترویج مینمودند .

چون نظر علمی در طبقه بندیهای مذکور دخالت مهمی نداشته و دانشمندان قدیم نتوانسته اند علوم بسیطه را از علوم مرکبه کاملاً مجزا و تفکیک نمایند تجزیه قطعی علوم از آن طبقه بندیها عاید نمیشود و بدین جهت بحث در اطراف آنها چندان مفید نخواهد بود .

اما بعد از تولد مسیح دانشمندی که آمده اند برای طبقه بندی علوم تفصیل قائل شده و بامطالعات علمی توانسته اند درك علائق و بستگی آنها را آسانتر کنند و بالتیجه حدود و اشتراك مادی و معنوی علوم را ظاهر سازند .

در اینموقع از نتیجه فکر آنها به سه طبقه بندی مهم باید توجه و دقت نمود که بطور اجمال نسبت بهر يك مطلب توضیح میشود :

۱ - طبقه بندی باکن

باکن فیلسوف انگلیسی است که در قرن شانزدهم و هفدهم میزیسته و بعقیده او علوم از لحاظ قوای عاقله (حافظه و متخیله و ممیزه) قابل تقسیم اند یعنی مشارالیه علوم را از نظر موضوع خارجی در نظر نگرفته و بنسبت موضوعات ذهنی آنها باملاحظه قوای مذکور طبقه بندی میکند. از این جهت تاریخ و متفرعات آنرا منسوب بحافظه و ادبیات و اشعار را بمتخیله و حکمت و فلسفه را به ممیزه نسبت میدهد .

۲ - طبقه بندی اگوست کنت

اگوست کنت فیلسوف فرانسوی در قرن نوزدهم است مشارالیه صرفاً از نقطه نظر خارجی و چگونگی نسبت های علوم بایکدیگر تقسیم بندی نموده و در ضمن بتقدم و تاخر پیدایش هر علمی هم نظر داشته چنانچه ریاضیات را بر همه مقدم میدانند و بعد از فیزیک و شیمی و نجوم و علم حیات و علم الاجتماع سخن میرانند .

این فیلسوف برای تجزیه و تحلیل علوم بیک قاعده کلی و عمومی نظر داشته و آنرا بنام اصل و ترکیب زائد و کلیت نازل (Cplexité croissante) و (Généralité décroissante) تعریف نموده است و میگوید علوم بر دو نوع اند یا مرکب و یا بسیط .

علوم مرکبه قواعد کلی ندارند و علوم بسیطه دارای قواعد کلی میباشند مانند علم ریاضی که علمی است بسیط و علم اجتماع که علمی است مرکب قواعد علم ریاضی در هر زمان و در هر مکان یکسان میباشد و حال آنکه قواعد علم اجتماع بتفاوت زمان و مکان تغییر می نماید .

۳ - طبقه بندی آمپر

آمپر ریاضی دان و فیزیک دان فرانسوی است که

در قرون هیجدهم و نوزدهم زندگی گمانی مینموده و از معارف دانشمندان عصر جدید میباشد.

این دانشمند بزرگ در دو طبقه بندی مذکور مطالعات دقیق کرده و بالنتیجه بهر دو نوع نظر داشته و جمع بین آن دورا قائل است یعنی اساس طبقه بندی خود را هم بر مبنای موضوع ذهنی و عقلی علم و هم بر پایه موضوع خارجی آن قرار داده است و در تقسیم بندی خود دو ستون تشکیل میدهد و از هر یک متفرعاتی ظاهر میسازد. در طبقه بندی آمپر ستون اول منسوب بموضوعات خارجی است که عبارتند از علوم ریاضی فیزیکی - طبیعی و طبی و ستون دوم منسوب بموضوعات ذهنی و فکری که عبارتند از علوم فلسفی - اجتماعی - سیاسی و علوم مربوط بنزادها و زبانها و علامات و غیره میباشد عالم مذکور با فرض و قیاس کلیه علوم موجود را از دو رشته نام برده متفرع دانسته و بر اثر تشکیل ستون های فرعی دیگر معلومات بشر را مجموعاً بیکصد و بیست و هشت علم که از دو ستون اصلی وضع و طرح گردیده اند شمارش کرده است.

چون بهر یک از طبقه بندیهای سه گانه بنا بر نظری که نسبت بآنها در مورد تقسیم علوم تاثیر داشته ایراداتی نموده اند که منجمله در طبقه بندی اول امکان دخالت دو یاسه قوه عاقله در یک علم یا علوم مختلفه و در طبقه بندی دوم قرار دادن فاصله خیلی نزدیک بین علوم در حالتیکه بواسطه بساطت و ترکیب باهم فاصله زیادی دارند ایراد وارد است و اسپنسر فیلسوف انگلیسی بهمین مناسبت در قرن ۱۹ خواسته وضعیت را اصلاح کند اقدام کرده و لکن با طبقه بندی او نتیجه معکوس بدست آمده یعنی فواصل علوم را بسیار کم نموده و بر اثر آن علمی که از یکدیگر بمناسبت دور بوده اند بی مناسبت بهم نزدیک شده اند و در طبقه بندی سوم حس

قرینه جوئی بسیار است که اصرار در آن وضع طبقه بندی را از حال طبیعی خارج نموده و بآن عنوان ظاهر سازی و تصنع را تحمیل کرده است.

بالاخره با مراجعه بفرسفه علوم و منظور غائی آن که ترجیح علوم مختلفه و کشف یگانه حقیقتی است که منشاء پیدایش علوم میباشد لازم است طبقه بندی معمولی علوم را هم در نظر گرفت و آن بدین ترتیب است که علوم ریاضی و آنچه را که مربوط بوسعت و اعداد و اشکال است در مرتبه اولی قرار میدهند و علوم فیزیک و شیمی و طبیعی را که بحث از مواد و خواص و کیفیات حیوی آنها میکند در درجه دوم میگذارند و علوم اخلاقی و اجتماعی را که موضوعشان انسان است خواه فی نفسه و خواه از نظر مناسبات با هم نوعان در نوبت آخر محسوب میدارند و بدین ترتیب ملاحظه میشود که درک علائق و نسب در علوم مختلفه اسان شده و بخوبی میشود ارتباط علوم را از نظر طبقاتی تشخیص داد.

باتوضیحات ضمن مقدمه فوق می بینیم که هنوز با صرف نظر از تشخیص طبقاتی نمیتوان ارتباط دو علم را از نظر صورت و معنی توأمأ درک نمود و ظاهراً بنظر میرسد که بهر حال علوم باهم ارتباط دارند اگر چه این تصور در باطن امر صحیح است چنانکه ریو فیلسوف عصر معاصر (در سال ۱۹۱۶ وفات یافته) هم گفته (علوم شبیه بشط بزرگی هستند که آب سر شار آن زیر آسمان شفافی در جریان است لکن سر چشمه و مصب آن شط معلوم نمیشد فلسفه علوم در جستجوی آن سر چشمه و مصب است) و ارتباط باطنی علوم را ظاهر ساخته معینا باید دید طریقه که برای تشخیص ارتباط علوم ساده و مفید است کدام طریقه است. و چگونه ممکن است ارتباط دو علم را تشخیص داد.

آنچه از مقدمات فوق بر می آید این است که برای تشخیص ارتباط علوم باید باصولی معتقد بود تا نتیجه قابل اعتماد باشد. قاعده که ظاهراً عملی بنظر میرسد

این است که باید برای تشخیص ارتباط دو علم آنها را از نظر تعریف مخصوص بهر یک و هم از نظر احتیاج علمی بعلم دیگر مقایسه نمود و این مقایسه را بر طبق ضابطه انجام داد که ناظر بر یک اصل کلی باشد باین طریق که واسطه برای تشخیص ارتباط در نظر گرفته و آن را اینطور تعریف مینمائیم که هنگام مقایسه دو علم هر گاه بین دو تعریف آنها نسبتی بدست آید که درجه قرابت و نزدیکی آن دورا بهم محسوس نموده و یا آنکه از نقطه نظر احتیاج آن دو بیکدیگر معلوم شود که فك آنها از هم ممکن نیست باید ناگزیر ارتباط دو علم را پذیرفت باتوجه باین قاعده که اصلی کلی محسوب میشود ارتباط علوم بسه نوع قابل تعیر است :

- ۱- ارتباط تام ۲- ارتباط ناقص ۳- فصل ارتباط .
- ۱- ارتباط تام در موقعی است که هر دو جزء اصل کلی نتیجه مثبت داشته باشد یعنی خواه از لحاظ نسبت تعریف دو علم و خواه از لحاظ احتیاج آن دو بیکدیگر نشود آنها را از هم جدا نمود مانند علم اقتصاد و علم حقوق یا علم اقتصاد و علم مالیه و در سایر علوم مانند علوم حساب و هندسه و جبر و مقابله یا فیزیک و مکانیک .
- ۲- ارتباط ناقص در موقعی است که دو جزء اصل کلی هر دو در مقام مقایسه نتیجه مثبت ندهند بلکه یکی مثبت باشد و دیگری منفی مانند اینکه علمی با علم دیگر از حیث نسبت تعریف (سختیت و جنسیت) مغایرت دارند لکن از حیث احتیاج لازم و ملزوم بیکدیگر اند یا بر عکس باین تعریف ممکن است مثال های ذیل را طرف توجه قرار داد :

در ارتباط ناقص از نظر توافق نسبت تعریف بین دو علم مانند اقتصاد و علم اخلاق و در علوم دیگر مانند طب

و حفظ الصحه در ارتباط ناقص از نظر احتیاج علمی بعلم دیگر مانند علم اقتصاد با علم آمار با علم تاریخ و با علم جغرافیا با علم معرفت الارض (ژئولوژی) با علم دموگرافی (سکنه شناسی) و با علم تکنولوژی (حرف و صنایع) و در سایر علوم مانند علم نجوم باریاضی و علم طب با شیمی

۳- فصل ارتباط یعنی زوال ارتباط بین دو علم و آن عبارتست از موقعی که هیچیک از دو جزء اصلی کلی در مقام مقایسه دو علم نتیجه مثبت ندهند و با هم مابینت کامل داشته باشند در اینصورت باید گفت که بین دو علم ظاهراً بهیچوجه رابطه موجود نیست و با هم ارتباطی ندارند مانند علم اقتصاد با علم هیئت - علم اقتصاد و علم نجوم - علم اقتصاد و علم طب یا علم اقتصاد با علوم ادبی و علوم مذاهب و ادیان و در سایر علوم مانند علم ریاضی و علم فلسفه و حکمت الهی .

حال چون موضوع بحث علم اقتصاد است و میخواهیم مصداق قاعده عمومی فوق را در مورد مقایسه آن با علوم دیگر برای درك علائق و مناسبات بشناسیم باید بدو نکته دیگر هم متذکر باشیم اولاً اینکه در تعریف علوم بوضع عام و وضع خاص اشتباه نکنیم و درك علاقه را از این جهت مشکل نمائیم زیرا اصطلاحاً علم بطور مطلق استعمال نمیشود مگر آنکه تعریف آن کلیت داشته و آشنائی بشر را به کلیه امور اعم از مادی و معنوی ذهنی و خارجی و فرضی و عملی ظاهر میکند بنابراین بایستی برای نیل بمقصود تعریف علم بمعنی اخص را در نظر گرفت و از مقایسه نسبت هر تعریف بانسبت تعریف دیگر قرابت و بستگی دو علم را درك نمود این هم کار آسانی است مشروط باینکه بفهم هر تعریف احاطه علمی و ذهنی حاصل شده باشد .

ثانیاً اینکه در تشخیص ضرورت احتیاج بین دو علم بررسی کامل گردد و این کار آسانی نیست زیرا

مانند تعریف که از نظر تشخیص علاقه کار آسانی محسوب شده نمیباشد و محتاج بصرف وقت و اعمال بررسی و دقت بیشتری است در اینخصوص تا بتمام جزئیات علمی آشنائی کامل پیدا نشود و همینطور علم دیگر هم مورد نظر واقع نگر دهنمیتوان کاملاً دقیق نتیجه مطلوبه را بدست آورد بنابراین چون علم اقتصاد موضوع نظر است و برای درك عدم ارتباط آن (تشخیص فصل ارتباط) با سایر علوم فائده مترتب نیست فقط بمقایسه و تشخیص وجود ارتباط بین آن و علوم دیگر پرداخته و اجمالاً با ملاحظه جزئیات دو علم حقوق و تکنولوژی (علم حرف و صنایع را که رفع احتیاج خواهند نمود طرف مقایسه با علم اقتصاد قرار میدهم.

الف - مقایسه علم حقوق و علم اقتصاد

تشخیص ارتباط تام -

بین علم اقتصاد و علم حقوق اول بتعریف آنها میپردازیم چنانکه معلوم است برای بهترین تعریف علم اقتصاد گفته اند چون انسان در جامعه احتیاجاتی دارد برای تهیه وسایل و رفع آن احتیاجات میکوشد و هر قدر بیشتر بتواند از حیث رفع احتیاج اقدام کند بیشتر خود را خوشنود و مسرور نموده است بنا بر این تعریف علم اقتصاد بر اساس احساس احتیاج و اقدام برفع آن و ایجاد حس خوشنودی توضیح گردیده است و نیز بنا بر آنچه معلوم است بهترین تعریف علم حقوق این بوده که بر اثر لزوم احتیاجات بشر دارای حقوقی شده که بمناسبت آن میتواند از حق خود در مقام رفع احتیاج بقدر امکان و در حدود قانون براحتی استفاده کند پس تعریف حقوق عبارت است از تعیین حقوق بشر و تشخیص طرق استفاده از آن حقوق بوضعی که با هرج و مرج توأم نباشد و روابط و آمیزش مردم از حیث اطمینان تأمین گردد.

در این دو تعریف وجه اشتراك اقتصاد و حقوق که دو علم متفرع از علم اجتماع اند محسوس میشود زیرا

معموله استفاده کرده ضرر بی جهت را جبران کنند و بالاخره اختلافات خود را در عمل خرید و فروش با معامله و مبادله که انجام شده حل و فصل نمایند و بالمآل برای حفظ امنیت و ایجاد اطمینان شخص خطا کار نقداً یا عملاً مجازات گردد در این صورت می بینیم که اولاً هر دو علم از علوم اجتماعی میباشند و از حیث اینکه تعریف آنها نزدیکترین نسبت را بین آن دو ظاهر میکند معلوم میشود علم اقتصاد و علم حقوق هر دو برای پیشرفت آسایش بشر و ایجاد اطمینان و خشنودی افراد جامعه کوشش دارند و ثانیاً لازم و ملزوم و محتاج یکدیگرند زیرا کوشش های اقتصادی بدون اعتبارات حقوقی انجام پذیر نیست و اگر احتیاج رافع احتیاج بسبب وسائل و کوشش های اقتصادی نبود روابط بشر ایجاد نمیشد و حقوق دارای موضوع نمی گردید و چون بدون امنیت و اطمینان هم قوای فعاله اقتصادی بکار نمی افتند پس این دو علم خواه از نظر توافق نسبت تعریف و خواه از نظر لزوم نیازمندی یکی بدیگری با هم ارتباط کامل دارند و عدم ارتباط بین آنها متصور نخواهد بود بنابراین مطابق قاعده و میزان عمومی بین آنها وجود ارتباط تام مشخص است.

ب - مقایسه علم اقتصاد با علم تکنولوژی

تشخیص ارتباط ناقص

تعریف علم اقتصاد معلوم است حال میخواهیم بدانیم تکنولوژی یا علم بفنون کارهای صنعتی چه تعریفی دارد - این علم گفتگو میکند از حرف و صنایع لذا آنرا علم حرف و صنایع گویند و دارای این تعریف است که سازمان کارخانجات صنعتی و ماشین آلات را معلوم داشته و انسان را بوضع تشکیل آلات و ادوات جدیده آشنائی میدهد از این علم دستوراتی بدست میآید که طریق استعمال و استفاده آلات ماشینی و کارخانه را آسان میکند هرگاه باین تعریف و تعریف علم اقتصاد مراجعه و دقت شود می بینیم که هر دو علم باشیائی که ماده محسوب اند

نظارت دارند اما از حیث سنخیت و جنسیت متفاوت اند اختلاف بین آنها در جزئیات این است که علم حرف و صنایع از دستورها و طرز استعمال مواد ماشینی بحث میکند و آلات کار را معرفی مینماید و علم اقتصاد از روابطی که بین انسان و آن آلات و ادوات موجود است گفتگو میکند یعنی روابط بین اشخاص و آن اشیاء را در زمانی که استعمال میشوند توضیح میدهد برای مثال کافی است که از قوه بخار صحبت شود علم حرف و صنایع از انواع ماشین های بخار سخن میراند اشکال مختلفه آن ماشین ها را ظاهر مینماید و طریقه استعمال آن ماشین آلات را دستور میدهد در صورتی که علم اقتصاد میگوید کدام یک از ماشین آلات برای طرز استعمال و استفاده مفیدتر است و از موضوع بخار تغییراتی را در نظر میگیرد که برای تولید بیشتر شمر ثمر است به عبارت دیگر میخواهد بفهماند که کدام یک از ماشین های بخار برای اجرای عمل و ایجاد فعالیت اقتصادی زیادتر و بهتر نتیجه میدهد و بالنتیجه از موضوع بخار و ماشینی که باقوه آن بکار میافتد سرعت نظم و ترتیب و مزیت تکمیلی ماشین که برای منظور حسن استفاده از عوامل اقتصادی پیش بینی شده مورد توجه علم اقتصاد است باین اوصاف میتوان گفت علم حرف و صنایع که ذاتاً از جزئیات علوم طبیعی در دسترس علمای این فن قرار گرفته با علم اقتصاد که نوعی از علوم اجتماعی است از حیث تعریف و نسبت قرابت متفاوت میباشند و لکن در عین حال علم اقتصاد ناگزیر است برای پیشرفت منظور خود از علم حرف و صنایع استفاده کرده و ضرورتاً احتیاجات لازمه خود را از آن بخواهد لهذا میتوان گفت که دو علم مذکور باهم ارتباط تام کامل ندارند و ارتباط ناقص در بین آنها موجود است زیرا فقط علم حرف و صنایع احتیاج علم اقتصاد را از حیث فراهم ساختن آلات و ادوات ماشینی مرتفع میسازد و بدین جهت فعالیت های اقتصادی را سریع تر انجام میدهد.

طهران - حسینیقلی - عدالت پور